

## قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی

### THE TAJIK NATION AND CULTURE IN CENTRAL ASIA

Dr. Maryam Mir Ahmadi  
Cultural Studies and Research Institute

This article is about The Tajiks one of the most widespread people in Central Asia.

Tajik widespread culture and its relationship to Iranian culture is manifested in the language the historical monuments and common cultural phenomena.

The historical geography of Central Asia also recounts the long relations between Iran and Tajikistan. The commercial relations between China and Iran and the Fact that the road to China crossed this era, and for centuries Farsi was the main language spoken in the whole Central Asia is the proof for this continuous relations.

تاجیکها، قومی ایرانی هستند که در مناطق آسیای مرکزی، بخشی از افغانستان و شمال شرق خراسان بزرگ و ماوراءالنهر سکونت داشته و دارند.

کلمه «تاجیک» که در متون قدیمی به صورت «تاژیک» و «تازیک» نیز به کار رفته است، به طور کلی از نام قبیله طی (از قبایل عرب) گرفته شده و در ابتدا نیز به همان معنی تازی و عرب مورد نظر بوده است. همچنین زمانی نیز به مسلمانان و اقوام ایرانی اطلاق می شد که اسلام از طریق آنان، در آسیای مرکزی گسترش یافته است. در گذشته دور این عقیده رایج بود که اگر فردی ایرانی اسلام بیاورد «عرب» می شود و چون ایرانیان مسلمان در آن نواحی آمد و شد داشتند، ترکان آنان را «تاجیک» نامیدند. در طول تاریخ نیز سلسله های ترک حاکم بر منطقه اقوام ایرانی را «تاجیک» می خواندند. محمود کاشغری در کتاب

۱ - برای آگاهی پیرامون کلمه تاجیک به کتاب ذیل رجوع کنید: غلامحسین مصاحب. دایرةالمعارف فارسی. ج ۱

(تهران، ۱۳۴۵)، ص ۵۹۱.

این نظریه نیز وجود دارد که کلمه تاجیک دارای ریشه ای ترکی و به معنی لغوی «نیمه ترک» است.

ارزشمند خود دیوان لغات الترك، که در سال ۱۰۷۴م تألیف شده است<sup>۲</sup>، این قوم را «تژیک» می خواند. وی مفهوم کلمه «تژیک» و «تجیک» را همان ایرانی یعنی «فارسی» می داند. لفظ «ایرانی» در مقابل «ترک» ادا می شده است. بدین ترتیب با اطلاق کلمه تاجیکی، ایرانیان مسلمان از اعراب متمایز می شدند.

در کتاب تاریخ نامه هرات، تألیف سیف الدین هروی که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری نوشته شده است، نام «تژیک» و یا «تاجیک» آمده است.

قبیله عربی «طی» در دوران ساسانیان در ناحیه حیره زندگی می کرد و در واقع نزدیکترین قبیله عرب ساکن آن منطقه به ایران بود. زمانی نیز سرزمین حیره، خراجگذار ایران بود. در متون سریانی از قرن سوم میلادی، واژه «طی» مترادف کلمه «ساراکن» (به یونانی ساراکنوی)، به طور کلی به همه بدویان اطلاق می شده است. کلمه ارمنی «تاجیک» نیز به مفهوم «عرب» است. احتمال این که سغدیان نیز ایرانیان مسلمان را «تاجیک» می خواندند، بسیار است، زیرا آنان هم ایرانیان را حامل تمدن و فرهنگ اسلامی در ناحیه آسیای مرکزی می دانستند.

کتاب نژادنامه افغان هم آنان را از قوم عرب می داند:

در بدو ظهور دین اسلام بر اروپا و آفریقا و آسیا مستولی و متصرف و در اکثر مقبوضات خود متمکن و با اهالی آن مخلوط شده، رفته رفته از اضافت کاف تصغیر بر لفظ تازی که نام فارسی عرب است، «تازیک» و از ابدال «زا» به «جیم»، تاجیک و از کثرت استعمال، [گاه کلمه] «یا» حذف و «تاجک» شده است<sup>۳</sup>.

### جغرافیای تاریخی قوم تاجیک:

تاجیکها در واقع نماینده یکی از قدیمترین تمدنهای آسیای مرکزی هستند، بویژه آن که قبل از ظهور ترکمان در این ناحیه، در آنجا زندگی می کردند. سرزمین تاجیک در قرن ششم قبل از میلاد مسیح، یکی از بخشهای مهم امپراتوری هخامنشیان بود.

۲- محمود کاشغری، دیوان لغات الترك، ج ۳ (استانبول، ۱۷-۱۹۱۵).

۳- نژاد نامه افغان (مؤلف ناشناخته)، به تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، مجله تحقیقات تاریخی، ش ۲، (تهران، ۱۳۶۸).

در مدارک تاریخی، از دو قوم متمدن آسیای مرکزی در ناحیه ترکستان کنونی که دارای فرهنگی ایرانی الاصل بودند، ذکری به میان آمده است. این دو تمدن، سغدیان و خوارزمیان بودند. در آثار تاریخی تخت جمشید از عصر داریوش، تصاویر سغدیان در نقوش برجسته دیده می شود که نشانگر آن است که دولت ایران بر آن منطقه نفوذ و تسلط داشته است. همچنین در کتاب معروف آثار الباقیه، تألیف بیرونی، در مبحث تقویم و مسایل آن از گاهنامه سغدیان و خوارزمیان و نیز ماهها و روزها و اعیاد آنان نام برده شده است که این اسامی از نظر بررسیهای فقه اللغه ای حایز اهمیت است<sup>۴</sup>. خوارزمیان از لحاظ سیاسی دوران مستقلی را طی کردند و تا روی کار آمدن هخامنشیان، بر منطقه آسیای مرکزی تفوق سیاسی داشتند، اما بعدها به تابعیت هخامنشیان درآمدند.

در زمان حمله اسکندر به ایران (۳۳۰ ق.م) و متعاقب آن به ناحیه آسیای مرکزی، سرزمین خوارزم پادشاهی بود. اما سغدیان، به تابعیت ایران درآمده بود و سرزمین سغد از ایالات ایران محسوب می شد. در آن ایام کشور سغدیان به وسیله قوای مقدونی تصرف شد و در زمره متصرفات اسکندر درآمد.

در زمان جانشینان اسکندر، این ناحیه جزو دولت یونانی- باختری (باکتریا، بلخ) قرار گرفت. اقوام صحرائشین نیز بارها در قرن دوم قبل از میلاد به این منطقه حمله کردند. در قرن اول قبل از میلاد، «طخارها» (تخار)، سرزمین باکتریا را تصرف کردند و آن را «طخارستان» نامیدند. این رویداد تاریخی بعدها باعث پیدایی حکومت «کوشانیان» شد که تا قرن سوم میلادی بر بخش عظیمی از آسیای مرکزی حکومت می کردند. (در این ایام چینی ها نیز در منطقه شرقی نفوذ کرده بودند که این امر به رونق بازرگانی در این ناحیه کمک کرده بود).

در قرن چهارم میلادی، «هونها» سرزمین کوشانیان را تصرف کردند و تا قرن ششم میلادی این سرزمین مرتباً مورد تاخت و تاز قبایل مختلف بود. منابع چینی از قرن هفتم میلادی (اول هجری قمری) تأسیس سرزمینی مستقل از سغدیان را بر کرانه «لب- نر» گزارش می دهند که مرکز تجاری بوده و به صورت خودمختار اداره می شده است. جهانگرد معروف چینی، سیوان- تسران در سال ۸ هجری قمری/ ۶۳۰ میلادی، از ترکستان عبور کرده و

۴ - ابوریحان محمد بیرونی. آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش زاخانو. (لایبزیگ، ۱۹۲۳)، ص ۱۲۲،

از سرزمین پهناوری، از دره رود «چو» تا شهر سبز، به نام «سولی» (به شکل بودایی سولیک و مانوی سغد) یاد می‌کند. از گزارش او می‌توان چنین استنباط کرد که آیین بودا و ادیان ایرانی، زرتشتی و مانوی در آنجا وجود داشته است<sup>۵</sup>. قبل از ظهور اسلام، مسیحیت نیز در میان سغدیان رواج داشته و آثار مکتوب متعددی به جای مانده است، علاوه بر این مورخ و جهانگرد چینی، مورخان مسلمان نیز در آثار خود از این سرزمین یاد کرده‌اند. محمود کاشغری در کتاب *دیوان لغات الترك*، از قوم «سغدک» یاد می‌کند که به سرزمین (بلاساغون) مهاجرت کرده‌اند. کتاب *حدود العالم*<sup>۶</sup> که مؤلف آن هنوز ناشناخته مانده است، از پنج روستای سغدی (بخشی از ترکستان چین امروزی) نام می‌برد که علاوه بر پیروی از آیین سغدی، تعدادی بودایی، مسیحی و زرتشتی نیز در آنجا سکونت داشته‌اند. منابع اسلامی هم قلمرو سرزمین سغد و متصرفات شاهزادگان سمرقندی را در همان حدودی دانسته‌اند که جهانگرد چینی سیوان<sup>۷</sup> در گزارش خود ذکر کرده است. سمعانی در تألیف ارزشمند خود به نام کتاب *الانساب*<sup>۸</sup> از شهر وشکرد (فیض آباد کنونی بخارا) نام می‌برد و زبان و حروفی را که در دوران پیش از اسلام در این منطقه به کار می‌رفته است، شرح می‌دهد.

با ورود مسلمانان به این منطقه در قرن هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری قمری)، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی ترکستان به کلی دگرگون شد و مردم نیز نام جدیدی گرفتند. در واقع از همین ایام است که لفظ «تاجیک»، «تازیک» و «تازیک» به ایرانیان مسلمانی که به آسیای مرکزی راه یافتند اطلاق شد. در متون قدیمی این اصطلاح دیده می‌شود که هرکس که در آن ایام به اسلام می‌گروید، از دیدگاه آنان «عرب» یعنی مسلمان شده بود. از نظر آنان مسلمانان، عرب بودند. با تفوق ایرانیان مسلمان بر منطقه آسیای مرکزی، لفظ «تاجیک» و یادیقتر با تلفظ ترکی «تجیک»، برای تفکیک «ایرانیان مسلمان» از «اعراب مسلمان» به وسیله ترکان به کار رفت. به مرور ایام سرزمین ترکستان به قلمرو خلافت شرقی پیوست و تغییرات عمده‌ای در اوضاع اجتماعی، شیوه زندگی، حیات معنوی و اوضاع بازرگانی آن به وجود آمد. بر تعداد و وسعت شهرها افزوده شد، بازرگانی از طریق

۵- این امر بوضوح امروزه با فعالیتهای باستانشناسان آلمانی در ناحیه ترکستان و بویژه تورفان، روشن شده است.

۶- *حدود العالم*، با مقدمه بارتولد و تصحیح مینورسکی (کابل، ۱۳۴۲).

۷- ابوسعید عبدالکریم سمعانی، کتاب *الانساب* (چاپ عکسی، لیدن، ۱۹۱۲).

مهاجران ایرانی گسترش یافت و زمینه وسیعی برای ترقیات فرهنگی و اقتصادی به دست ایرانیان فراهم شد. ایرانیان که این منطقه را از دیرباز می شناختند، سنتهای محلی این سرزمین را با آداب و سنن خود در آمیختند و در زندگانی سیاسی این ناحیه شریک شدند. میراث فرهنگی ایرانی-اسلامی بسرعت در این بخش از آسیای مرکزی رشد کرد. این گسترش در دوران خلفای عباسی به صورت دولتهای کوچک محلی و یا به عنوان مقامات با نفوذ، رخ نمود. در قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی، دولت مقتدر سامانی به مرکزیت بخارا، بر سراسر خراسان و ترکستان حکم می راند<sup>۸</sup>. اسناد رسمی سامانی نشانگر آن است که زبان پارسی دری (در کنار اصطلاحات عربی) به عنوان زبان رسمی به کار می رفته است. زبان سغدی در این قرن به موازات زبان پارسی وجود داشته است که بعدها بتدریج متروک می شود. از زبان سغدی، هم اکنون نیز دو گویش دره رود یغناپ وجود دارد که بازمانده زبان ادبی سغدی آن دوران است. «گایگر» دانشمند آلمانی که علم ایرانشناسی و بویژه شاخه زبانهای ایرانی، بسیاری از یافته ها و نوآوریها را مدیون تحقیقات اوست، به کلمه «غلچه» به معنی نام ساکنان دره پامیر اشاره می کند که به هر دو گویش سخن می گفتند<sup>۹</sup>. باید یادآور شد که در دوران قبل از ظهور اسلام، اصطلاحی وجود داشته است که بین مردم ساکن «جلگه» و «کوهستان» تفاوت قائل می شد. در متون اسلامی و از جمله در نزد سمعانی به لفظ «غر» به معنی کوه و یا «غرچه» به معنی کوهستان برمی خوریم و لفظ «غلچه» به معنی کوهستانی، و یا «غرچ» و «غرچستان» به معنی کوهستان و یا ناحیه کوهستانی به چشم می خورد. سمعانی مستقیماً از «غرچستان سمرقند» که مرادش ناحیه کوهستانی بخش علیای رود زرافشان است، یاد می کند. گویش غرچستان مرغاب نیز گویشی بین گویش هرات و گویش مرو بوده است. کلمه «غلچه» امروزه نیز در آسیای مرکزی به معنی «کوهستانی» به کار می رود. مردم ساکن این ناحیه که «غرچیان» نامیده می شوند، به زبان فارسی تکلم می کردند. گایگر با توجه به این شواهد زبان غرچیان را زبان فارسی می داند که با زبان مردم ناحیه دشت که به «تاجیکی» سخن می گفتند، تفاوت داشته است.

در پایان قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی قدرت سیاسی به دست ترکان افتاد.

۸- دربخشی از منطقه نیز ترکان قراخانی حکومت را در قرن چهارم هجری در دست داشتند.

9- Geiger - Kuhn, *Grundriss der Iranische Philologie*, (Strassburg, 1895 - 1901).

ترکان قراخانی، سلجوقی و غزنوی و غیره در طول زمان بر بخشهای مختلفی از آسیای مرکزی و نواحی جنوبی آن و افغانستان کنونی حکم راندند. در این ایام، لفظ «تاجیک» کمتر به کار می‌رفت و به جای آن، ترکان کلمه «تات» را برای همان منظور به کار می‌بردند که مقصود نه فقط ایرانیان، بلکه کلیه اهالی اسکان یافته منطقه (و گاه اونیوریها) بود. لفظ «تات» امروزه نیز نزد ترکمنان و ازبکان با همان مفهوم به کار می‌رود. کلمه «تازیک» و «تازیکان» در زمان سامانیان هنوز برای ایرانیان به کار می‌رفته است زیرا بیهقی در اثر ارزشمند خود تاریخ بیهقی واقعه‌ای از سال ۴۳۱ق/ ۱۰۳۹م را نقل می‌کند که ایرانیان خود را «تازیکان» نامیده‌اند.<sup>۱۰</sup> بیهقی این عبارت را براحتی در مقابل «ترک» به کار برده است و بدین ترتیب لفظ «تاجیک» و «ترک» از یکدیگر تفکیک می‌شود. در قرن پنجم هجری قمری/ یازدهم میلادی، ترکان بتدریج بر کل منطقه ایرانی نشین، در اراضی باز (و نه کوهستانی)، دست می‌یابند. در این قرن فقط سلسله غوریان از دودمانهای ایرانی الاصل بود که موفق شد طی قرنهای دوازده و سیزده میلادی، سرزمین کوهستانی غور در غرب افغانستان را از سلطه ترکان حفظ کرده و مستقلاً بر قلمروی وسیعی، حتی تا نواحی شمالی آمودریا، حکم براند. در قرن هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی، غوریان از ترکان خوارزم شکست خوردند و بدین ترتیب سلسله ترک دیگری به نام خوارزمشاهیان بر بخشی از آسیای مرکزی حاکمیت یافتند و زبان ترکی را تقویت کردند. برخوردهای سیاسی و عقیده‌ای چنان بین ترکان و غوریان شدید بود که در آن ایام بین دو سردار غوری و خوارزمی کمتر توافق می‌شد. جوینی در تاریخ جهانگشا نقل می‌کند که «ما مردمی غوری ایم و شما ترک، با هم زندگانی نتوانیم کرد.»<sup>۱۱</sup> چنین بر می‌آید که دشمنی بین ترکان و تاجیکان بسیار شدید بوده است. ظهیرالدین مرعشی در شرح ماجرای شکست یکی از بزرگان خوارزم که قصد رفتن به مازندران را داشت، توضیح می‌دهد که به وی هشدار داده شد تا به مازندران نرود، زیرا «تاجیک هرگز به ترک اعتماد نخواهد کرد.»<sup>۱۲</sup> با وجود این نباید فراموش کرد که تاجیکان

۱۰ - ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶) ذیل همان سال و وقایع سلطان محمود غزنوی، در چاپ مورلی در ص ۷۴۶ لفظ «ماتازیکان» آمده است.

۱۱ - عطاءالملک جوینی، تاریخ جهانگشا، به کوشش محمد قزوینی (لیدن-لندن، ۱۹۱۲)، ج ۲، ص ۱۹۳.

۱۲ - ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش برنهارد درن (پترزبورگ، ۱۸۵۰)، ص

عامل اصلی رونق بازرگانی و نماینده فرهنگ ایرانی عصر خود بودند و از بسیاری جهات ترکان به آنان احتیاج داشتند. در حکومت ترکان، زبان فارسی، زبان دیوان و دفاتر دولتی بود. فعالیت بازرگانی و رشد اقتصادی را ایرانیان برعهده داشتند. احتمالاً همین فعالیت بازرگانی ایرانیان بود که بتدریج کلمه هندی الاصل «سارت» (سرت) به معنی بازرگانی به ایرانیان داده شد. زیرا در آغاز هندیان بودند که در این منطقه به بازرگانی می پرداختند و اکنون ایرانیان جای فعالیت اقتصادی آنان را پر کرده بودند<sup>۱۳</sup>. در زمان حکومت تیموریان، کلمه «سرت» مترادف کلمه «تاجیک» به کار رفته است. در زمان جانشینان تیمور، زبان و ادبیات سرتی، مقابل زبان و ادبیات ترکی به کار رفته است. به طور کلی در قرن هشتم هجری قمری/ چهاردهم میلادی، لفظ «سرت» به مفهوم «ایرانیان» استعمال می شد. در قرن دهم ق/ شانزدهم، که از بکان تقریباً سراسر ترکستان را تصرف کرده بودند، لفظ «سرت» به همه مردم اسکان یافته و مطیع، اعم از فارسی زبان و ترک زبان، اطلاق شد. گاه نیز به مردم ساکن فرغانه، «سرت» اطلاق شده است که مرکب از ازبکان و تاجیکان هستند. در دوران متأخر، کلمه «سرت» کمتر به کار می رود و به طور کلی بومیان را به این اسم می نامند.

سرزمین دیگری که محل سکونت تاجیکان بوده است، بدخشان است. در ادوار قبل از اسلام، ترکان در بدخشان نفوذ داشتند و حکومت می کردند. از این شاخه ترکان در منابع عربی به نام «ترکان قارلوق» (قرلوق) یاد شده است. قبل از قرن هفتم هجری قمری، مدتی نیز بدخشان تحت سلطه غوریان بوده. روایاتی نیز وجود دارد که این ناحیه کوهستانی، جزئی از سرزمین باکتریا در زمان جانشینان اسکندر بوده است. به این روایت، داستان ازدواج اسکندر با رکسانه، شاهزاده محلی قوت می بخشد و جهانگرد ونیزی مارکو پولو در قرن هفتم هجری هم بدان اشاره کرده است<sup>۱۴</sup>. مورخان مسلمان در قرون نهم و دهم هجری قمری/

۱۳ - در زبان مغولی، لفظ «سرت» به صورت «سرتائول» و «سرتاقشای» آمده است. در حماسه های پهلوانی مغولی هم به کلمه «سرتاقشای» بر می خوریم که به معنی سازنده سدهای عالی است. چنگیز خان، اولین حاکم مسلمان شمال هفت آب را که از وی اطاعت کرد و ارسلان خان قارلوق (قارلق) نام داشت، با لقب «سرتاقشای» خواند. این لفظ نزد رشیدالدین فضل الله با «تاجیک» مترادف است. در کتیبه ای از زمان چنگیز که درباره بازگشت او از نبرد است، به سرزمین «سرتائول» یعنی قلمرو حکومت محمد خوارزمشاه و فرزندش جلال الدین اشاره می کند. در زبان مغولی، لفظ «سرتائول» به معنی مسلمانان به کار می رود.

۱۴ - ایل میلیونه (به کوشش)، سفرنامه مارکو پولو، ترجمه رومانو- سجادی، (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۵۶

پانزدهم و شانزدهم میلادی نیز حکام بدخشان را متعلق به فرزندان اسکندر دانسته اند. البته در همین قرن آخرین امیر بدخشان، به نام سلطان محمد، چنان به ادبیات فارسی علاقه نشان می داد که به فارسی شعر می گفت (و این امر برخلاف وصایای اسکندر محسوب می شد). ازبکان از اواسط قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی، در بدخشان نفوذ کرده و برخوردهای متعددی با حکام بدخشان داشتند با ظهور تیمور، این کشمکشهای داخلی نیز پایان گرفت و حکومت تیموری تا ۸۸۹ق/ ۱۵۸۴م در آنجا تداوم یافت. از این سال بار دیگر ازبکان (به سرپرستی عبدالله خان بخاری) به بدخشان راه یافتند و تا قرن یازدهم هجری قمری / هفدهم میلادی در آنجا باقی ماندند. با تغییرات سیاسی این قرن در افغانستان، حکومت امیرنشین در بدخشان تأسیس شد که مؤسس آن «یاربک» بود. وی پایتخت بدخشان، فیض آباد، را بنا نهاد و کلیه ازبکان را بسرعت تابع خود کرد و شهرها و قلعه های بسیاری در آنجا ساخت. تنها در قرن اخیر است که تاجیکها مجدداً در آن سرزمین ساکن شده اند. از اقامت تاجیکها و یا امیرنشینهای تاجیکی، جهانگردان اروپایی و روسی گزارشهای متعددی داده اند (این گزارشها به وسیله کیسلیاکف دانشمند روسی با عنوان رسالات منتشر شده است)<sup>۱۵</sup>.

در دو قرن اخیر، تحولات سیاسی خاصی در مناطق جنوبی آسیای مرکزی و افغانستان رخ داد (همان گونه که نواحی شمالی نیز دستخوش تحول بود). سرزمینهای تاجیک و ازبک بتدریج از سال ۱۸۵۰م به تصرف افغانه درآمد و اگر چه کشمکشهای سیاسی بر سر تصاحب نواحی مختلف بین افغانها و ازبکها ادامه داشت و گاه یکی بر دیگری تفوق می یافت، اما با تشکل کشوری به نام افغانستان، (گاه با دخالت روسیه و انگلستان) این برخوردها کم کم روبرو آرامش و یا مصالحه گذاشت. تحدید مرزهای پامیر در سال ۱۸۹۵م، تا حدی به وضعیت تاجیکها در منطقه کمک کرد و سرزمینهای آنان رسماً بین روسیه، افغانستان و امیرنشین بخارا تقسیم شد. شاید از لحاظ سیاسی این تقسیم بندی به آرامش منطقه کمک می کرد، اما در عمل از لحاظ اقتصادی موفق نبود، زیرا بدخشان با موقعیت خاص جغرافیایی

۱۵ - برای اطلاع دقیق پیرامون تاریخ سیاسی و اوضاع اجتماعی بدخشان رجوع کنید به: برهان الدین کوشکی، تاریخ بدخشان و قطغان، به کوشش آ. سمیونف (مسکو، ۱۹۳۶). این اثر که به مناسبت سفر محمدنادر خان وزیر جنگ امان الله خان به آن ناحیه نوشته شد و حاوی «تاریخ عمومی» (ص ۱۲ تا ۱۸)، تاریخ بدخشان (ص ۱۶۲ تا ۱۷۳)، تاریخ شغنان (ص ۳۳۶ تا ۳۴۸) و تاریخ شهر درواز و غیره است.



خود، به کلی از دیگر سرزمینها جدا و منفک می شد<sup>۱۶</sup>.

در خانات ترکستان، بویژه در خان نشین بخارا، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، زبان تاجیکی به عنوان زبان دیوانی و ادبی، مورد استفاده بود. در خان نشین خیهو این حالت کمتر به چشم می خورد. این نفوذ حتی زمانی که در سال ۱۹۲۰م جمهوری بخارا به جای خان نشین بخارا تشکیل شد، به قوت خود باقی بود و زبان تاجیکی موقعیت خود را به عنوان زبان رسمی و دولتی در جمهوری جدید حفظ کرد (با وجودی که ازبکان ترک زبان در امور لشکری دخالت بیشتری داشتند). با افزایش تعداد ازبکان، طبیعی است که تاجیکها و زبان تاجیکی در تنگنا قرار می گرفتند. شاید علت گرایش تاجیکها به رفتن به نواحی کوهستانی از همین رویداد تاریخی سرچشمه می گیرد. با تحولات سیاسی بیشتر در خاک روسیه و برقراری سازمانهای اداری و ایالتی در این نواحی، تغییراتی رخ داد. در سال ۱۹۲۰م جمهوری ترکستان دارای قانون اساسی شد و «اقوام اصلی» آن (ازبک، قرقیز، ترکمن) رسماً دارای سرزمینی، برای اسکان، شدند.

در سال ۱۹۲۱م، برخوردهای شدیدی بین مردم و ارتش شوروی، به علت اشغال شهر دوشنبه، پیش آمد. این برخوردها که در منابع به حرکت بین ملیون (باسمه چیان) و گروههای طرفدار انور پاشا و ارتش روس معروف است، باعث شد که جنوب شرقی پامیر به تصرف روسها درآید.

سرانجام در سال ۱۹۲۴م در رابطه با تشکیل جمهوریهای آسیای مرکزی، جمهوری تاجیکستان جزئی از جمهوری ازبکستان شناخته شد، اما مدتی بعد یعنی در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹، جمهوری تاجیکستان به عنوان یک جمهوری مستقل در زمره شانزده جمهوری شوروی اعلام موجودیت کرد و ناحیه خجند را نیز به محدوده خود افزود<sup>۱۷</sup>. بدین ترتیب قوم تاجیک که دارای فرهنگ و سنن خاص خود هستند و از لحاظ اقتصادی نیز در روند تاریخ، مسیر موفقیتی را می پیموندند، فرصت یافتند تا بدور از برخوردهای غیرضروری سیاسی، در

۱۶ - برای آگاهی پیرامون سرنوشت سیاسی منطقه به کتابهای ذیل رجوع کنید:

عبدالکریم ندیم بخارانی، افغان، کابل، بخارا و خیهو (بولاق، ۱۸۷۳)؛ علیقلی میرزا اعتضادالسننه، تاریخ وقایع

و سوانح افغانستان (تهران، ۱۳۷۳).

۱۷ - جمهوری تاجیکستان حدفاصل بین کوههای پامیروتین شان قرار دارد. تاجیکستان از شمال به ازبکستان و

قرقیزستان، از مشرق به کشور چین، از مغرب به ازبکستان و از جنوب به افغانستان محدود می شود.

گسترش و تقویت فرهنگ و زبان خود گامهای مؤثری بردارند.

## زبان تاجیکی

زبان تاجیکی در زمره زبانهای ایرانی جنوب غربی است. زبانها و لهجه‌های ایرانی جنوب غربی، در واقع از لهجه‌های باستانی ناحیه جنوب غربی فلات ایران، یعنی سرزمین پارس (پارسه) ریشه گرفته‌اند<sup>۱۸</sup>. مهمترین زبان این گروه، زبان تاجیکی است. زبان تاجیکی و زبان فارسی کنونی به یکدیگر بسیار نزدیک هستند و تفاوت زیادی بین هر دو زبان و ادبیات آنها وجود ندارد.

زبان تاجیکی چهار نوع گویش را در برمی گیرد:

۱. گویش شمالی، شمال نواحی سمرقند، بخارا، فرغانه، اورا توبه و پنجیکنت (پنج کند) و غیره.
۲. گویش جنوبی، شامل نواحی بدخشان، کولاب و قره‌تگین.
۳. گویش جنوب شرقی، شامل نواحی دروز.
۴. گویش مرکزی، شامل نواحی زرافشان و سُخ.

تفاوت بین گویشهای زبان تاجیکی فقط در مسایل آواشناسی و تلفظ کلمات است. به طور کلی می‌توان گفت متمرکزترین گروهی که به زبان تاجیکی صحبت می‌کنند، در حوالی دره فرغانه، دره زرافشان و کشکه دریا ساکن هستند که آنان را باید تاجیکان ازبکستان نامید. در شمال غربی دره فرغانه یعنی نواحی پاپ، چست، کسان‌سای و شهرنمگان هم تاجیکها سکونت دارند. مردم شهر سُخ همگی تاجیک زبان هستند. همچنین در ناحیه کویبی شف، بویژه در دشت ریشتن، تاجیکها اکثریت دارند. در نواحی گیجدوان، نوراتین، کرمینه و سرانجام شهر سبز هم تعداد زیادی تاجیک زندگی می‌کنند. در طول رودخانه شیرآباد- دریا، و سرخان دریا هم گروه بزرگی از تاجیک زبانها ساکنند. در اطراف شهر تاشکند، بویژه ناحیه شمال شرقی آن هم زبان تاجیکی رواج دارد که البته به جمهوری کازاخستان تعلق دارد. در دیگر ایالات مانند قرقیزستان و ترکمنستان (مانند جلال‌آباد و غیره) هم تعدادی تاجیک زندگی می‌کنند. گروههای پراکنده‌ای هم وجود دارند که به زبان تاجیکی تکلم می‌کنند که از جمله آنها باید

۱۸ - لهجه‌های لری، تاتی، بختیاری و اغلب گویشهای محلی ناحیه فارس و همچنین لهجه کومزاری (متکلم در شبه جزیره‌ی مسندم واقع در جنوب تنگه هرمز) جزو زبانها و لهجه‌های ایرانی جنوب غربی به شمار می‌روند.

از کولپها، ایوریها (یودیها)، لولپها جوگیها، مزنگیها، شاخه‌ای از عربها و سرانجام بلوچهای ساکن آسیای مرکزی نام برد. افغانهای جمشیدی ساکن ناحیه ماری (ترکمنستان) و همچنین طایفه هزاره که اغلب در ترکمنستان زندگی می‌کنند، نیز تاجیک زبان هستند.

### زبان تاجیکی در افغانستان

در واقع باید نواحی شمالی و مرکزی افغانستان را کانون تجمع مردم تاجیک زبان دانست. تاجیکها اکثریت اهالی استانهای بدخشان، بلخ و هرات را تشکیل می‌دهند. تاجیکها در بلخ بیشتر در شهر مزار شریف، و در هرات بیشتر در دشتهای هریرود، پراکنده هستند. در دره‌های پنج شیر رودخانه گوربند و قسمتهای علیای رود کابل و نیز در قندهار تعداد قابل توجهی تاجیک زبان وجود دارد. در ناحیه تاریخی بُست (قلعه بیست) و در سواحل رود هیلمند هم تعدادی از تاجیکها، زندگی می‌کنند.

از شهرهای بزرگ افغانستان بویژه باید از هرات و کابل نام برد که سکنه آن اغلب به یکی از لهجه‌های فارسی-تاجیکی (مشهور به کابلی) صحبت می‌کنند. همچنین روزنامه‌ها و نشریات متعددی به این لهجه که به مثابه زبان ادبی منطقه است، چاپ می‌شود و تعدادی از مشاهیر این سرزمین مانند لطیفی، پژواک و قاری عبدالله نیز آثار خود را به همین زبان منتشر کرده‌اند. در مرزهای بین افغانستان و پاکستان نیز تاجیک زبانها زندگی می‌کنند (و به طور کلی در خطوط سرحدی افغانستان با پاکستان و نیز با چین از ناحیه سین تیانگ تاجیکها سکنی دارند).

در شمال و غرب افغانستان که قبایل و طوایف فیروزکوهی، تایمانی<sup>۱۹</sup> و هزاره<sup>۲۰</sup> زندگی می‌کنند، زبان تاجیکی رواج دارد. قبیله فیروزکوهی در اراضی رود مرغاب، ناحیه

۱۹ - فرقه تایمانی و یا تایمنی یکی از گروههای چهارگانه اویماق است. تعداد آنان اندک است و اغلب در حوالی غور، در هرات، سکونت دارند. آنان به زبان فارسی-تاجیکی تکلم می‌کنند و اهل تسنن هستند. این فرقه به دو گروه قباچاق و درزایی تقسیم می‌شود. برای آگاهی بیشتر پیرامون فرقه تایمنی رجوع کنید به: نژادنامه افغان؛ ص ۳۷.

۲۰ - نام قوم هزاره، از کلمه «هزاره» به معنی «هزارنفر» اخذ شده که در تقسیمات سپاه مغول، یک واحد را تشکیل می‌دهد. قوم هزاره از طوایف و فرقه‌های مختلفی تشکیل شده است که اغلب ساکن منطقه هرات و غور هستند. آنان اغلب شیعه اثنی عشری و تعدادی نیز پیرو اسماعیلیه و ساکن مرزهای غربی افغانستان و مرزهای شرقی خراسان هستند. طوایف هزاره به دوازده فرقه تقسیم می‌شوند: نژادنامه افغان، ص ۶۴.

کوهستانی پامیر و سد ترکستان و نیز در نواحی شرقی و شمال شرقی شهر قلعه‌نو ساکن هستند. این قبیله که نام خود را از ناحیه فیروزکوه در ایران اخذ کرده‌است، در حدود سال ۱۴۰۴ م مغلوب تیمور شد و به دستور او به ناحیه افغانستان کوچانیده شدند (آنان اغلب سنی مذهبند). جمشیدیه‌ها نیز اغلب در شمال غرب استان هرات (و بیشتر در حوالی کوشک و گلران) ساکن هستند. در شمال شرق خراسان، در ایران، نیز تعدادی از آنان زندگی می‌کنند که اغلب در نواحی تربت جام و اراضی سفلی کشف رود ساکنند. آنان نیز به وسیله تیمور از سیستان، زادگاه اصلی خود رانده و از آن جا به بادغیس<sup>۲۱</sup> کوچانده شده‌اند. در اوایل قرن بیستم میلادی، تعدادی از خانواده‌های جمشیدی به ترکمنستان کوچ کردند و در ناحیه قلعه کوشک (ناحیه ماری) ساکن شدند. در ناحیه بادغیس هزاره‌ها نیز سکونت دارند. در غرب افغانستان هزاره‌ها به دو گروه «هزاره ده‌زینات» و «هزاره بربر» تقسیم شده‌اند. دسته‌اخیر اغلب در «هزاره‌جات» یعنی در بخش کوهستانی و تقریباً مرکز افغانستان ساکن هستند. اگر چه تعداد زیادی از آنان به جنوب بدخشان، قندهار و جلال‌آباد نیز کوچ کرده‌اند. هزاره بربر نیز در مناطق شرقیتر ساکنند. در نواحی دره کشف رود، شرق مشهد، سرخس، چناران و قوچان نیز هزاره‌ها زندگی می‌کنند. در خارج از مرزهای شمال افغانستان، یعنی در ترکمنستان و تاجیکستان هم تعدادی هزاره‌ای موطن دارند.

هزاره‌ای‌ها خود را از اخلاف چنگیز می‌دانند کتاب نژادنامه افغان آنان را «از فرقه‌های مغول و تاتار» می‌داند، که از جور و ستم افغانه، تاجیکها و ازبکان در منطقه وسیعی پراکنده شده‌اند<sup>۲۲</sup>. در طول تاریخ هزاره‌ایها زبان مغولی خود را ترک گفته و زبان فارسی-تاجیکی را برگزیدند، به طوری که امروزه همگی به این زبان تکلم می‌کنند.

همچنین باید یادآور شد که چند قبیله کوچک و پراکنده نیز وجود دارد که به زبان تاجیکی صحبت می‌کنند. آنان قبایل صحرائشین هستند که معمولاً جنوب هرات، و یا در ناحیه جوین، نیشابور و ترشیز (کاشمر) ایران ساکن هستند. اعراب خراسان نیز که اغلب ساکن بیرجند، قاین و سرخس هستند، با لهجه‌ای فارسی-تاجیکی تکلم می‌کنند.

۲۱- بادغیس اکنون بخش عظیمی از شمال غرب افغانستان را تشکیل می‌دهد. به بادغیس، بادخیز هم گفته‌اند.

۲۲- نژادنامه افغان، ص ۶۴.

### فرهنگ و ادبیات تاجیکی تا تشکیل جمهوری تاجیکستان

فرهنگ، ادب و زبان یک قوم هرگز به مرزهای سیاسی یک سرزمین منحصر نمی‌شود. در این گسترش فرهنگی، عوامل مختلف جغرافیایی، تاریخی و سیاسی نقش دارند، اما تداوم و پایداری چنین فرهنگی تحت تأثیر عوامل مختلف، شایان توجه محققان است.

زبان و ادبیات تاجیکی مانند زبان فارسی کنونی، از نظر تاریخی همان روندی را پیموده است که دیگر شاخه‌های زبانهای ایرانی نودر منطقه وسیع شمال شرقی ایران، یعنی خراسان، شمال افغانستان و آسیای مرکزی، از همان دوران آغازین حمله اعراب به این نواحی، پیموده‌اند. خط آن هم با همان الفبای عربی به بقای خود ادامه داده است و تنها در قرن بیستم به دلایل سیاسی تغییراتی در آن به وجود آمد که امروزه در رفع آن کوششهای چشمگیری انجام شده است. در دو سه سده اول یعنی تا حدود قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، تفاوت‌های زیادی بین زبان فارسی رایج در ایران و زبان تاجیکی موجود در شمال شرقی ایران دیده نمی‌شد زیرا زبان ادبی در سرزمینهای آسیای مرکزی فارسی بود و افزودن بر آن فارسی به عنوان زبان تجاری و نیز زبان دیپلماسی به کار می‌رفت. اما باید اذعان داشت که مانند ایران، به فرهنگ و سنت‌های شفاهی موجود در بین مردم توجه نمی‌شد و آنها بندرت ثبت می‌شده‌اند. با وجود این در روند تاریخ، زبان تاجیکی که شاخه‌ای از زبانهای ایرانی است، از همان ایام تا کنون به حیات خود تداوم بخشیده و آثار آن در زبانهای همسایه و یا خویشاوند، نمایان بوده است. این تداوم و تجلی در آثار بسیاری از نویسندگان، مورخان و شاعرانی که موطن خود را شرق ایران می‌دانند و بویژه مکتب خراسانی را حفظ کرده‌اند، تا روی کار آمدن صفویه، بخوبی به چشم می‌خورد. وجود مشاهیری مانند رودکی، دقیقی، فردوسی، ابن سینا، عنصری و غیره نمایانگر آن است که سرزمینهای شرقی ایران، پیشگامان و حافظان بسیاری در تداوم فرهنگ و زبانهای ایرانی داشته است. رویدادهای تاریخی عصر صفوی و جدایی جامعه مذهبی اهل تشیع داخل ایران، از اهل تسنن سرزمین شیبانیان در خارج از مرزهای ایران عصر صفوی، تأثیر زیادی در محافل فرهنگی خراسان بزرگ به جای گذاشت و بدین ترتیب ارتباط فرهنگ ایرانی و زبانهای ایرانی موجود در آسیای مرکزی عملاً با ایران قطع شد. به جرأت می‌توان گفت که از آن پس تا کنون،

خانات بخارا بزرگترین نقش را در تداوم این فرهنگ حفظ کرده است. اما با تحولات سیاسی متعددی که در آن منطقه روی می داد که مستقیماً بر سیاست فرهنگی ناحیه تأثیر داشت، این امر کار آسانی نبود.

در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، شیبانیان ترجیح می دادند که سرزمینی یکدست از پیروان تسنن را رهبری کنند. همین سیاست را نیز دولت صفوی در مورد اهل تشیع منظور می داشت، اما در مورد ادبا و مشاهیر، اعمال این سیاست تأثیرات دیگری به همراه داشت. طبیعتاً آنها ترجیح می دادند در سرزمینی زندگی کنند که شرایط سیاسی و فرهنگی برای پیشرفت کارهای ادبی و هنری آنان مناسب باشد. در آن ایام، دربار مغولان هند مناسبترین مکان هنری به شمار می رفت. سفرهای متعدد بزرگان منطقه آسیای مرکزی به هند، ارتباط آنان را با محافل فرهنگی ایران قطع کرد و به آثار ادبی و هنری آنان رنگ دیگری داد. تا آن زمان مهمترین معیار هنری در واقع هنر ایران بود که تأثیر عمیقی بر ادبیات سرزمینهای مجاور می گذاشت و با این سیاستها و مهاجرتها، رشته های الفتن ادبی از یکدیگر گسسته شد تا جایی که در ادبیات تاجیکی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی- که دوران شکوفایی هنر و ادبیات تاجیکی است- جدایی تفکر و اندیشه های آرمانی بخوبی قابل رؤیت است<sup>۲۳</sup>. با تحقیقات عمیقتر در متون و ادبیات تاجیکی، نه فقط گسستگی تفکر و اندیشه در ادبیات مکتوب، بلکه تفاوت های شفاهی در مکالمه و درجه بندی های زمانی در ساخت جمله ها نیز به چشم می خورد که البته در این تفاوتها دیگر رویدادهای تاریخی اثری نداشته اند و بایستی این تغییرات را از نظر فقدان ارتباط و بعد مسافت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

محمد شیبانی (حکومت ۱۵۱۰-۱۴۹۹ م) مؤسس سلسله شیبانی که آخرین بازماندگان حکومت تیموری را منهدم کرد، با وجودی که با حکومت همسایه اش، صفویه، دشمنی می ورزید، ولی از نظر فرهنگی با خاندان صفوی و بویژه اسماعیل تشابهاتی داشت. این شباهت در وهله اول مربوط به تسلط آن دو به هر دو زبان بود. اسماعیل ترکی ترکمنی (لهجه جنوبی) و فارسی را خوب می دانست و محمد شیبانی به ازبکی و فارسی

۲۳- دو شاعر و نویسنده بزرگ این عصر، یکی میرزا شمس و دیگری عبدالکریم بودند که هر دو در بخارا زندگی می کردند. اشعار دیوان میرزا شمس و نوشته های تاریخی عبدالکریم و مضامین آن نشانگر واقعی گسستگی اندیشه بین دو سرزمین است. برای آگاهی به کتاب گابگر (پاورقی ۹) ج ۱، ص ۴۰۷ و بعد نگاه کنید.

آشنایی داشت. شبیانی می‌کوشید تا شاعران و نویسندگان را در دربار خود گرد آورد. وی به عنوان «ملک الشعراء» دربار از کمال‌الدین بینایی و از دیگر هنرمندان مانند خلیل هراتی حمایت می‌کرد. همچنین موسیقی دانان و خطاطان هم مورد تشویق او بودند. شبیانی بتدریج زبان تاجیکی با لهجه سمرقندی را هم فرا گرفت و کوشش کرد تا اشعاری به زبانهایی که بدانها آشنایی داشت، بسراید. حاصل کوششهای وی دیوان شعری به نام شبیانی نامه و کتابی با عنوان فنوحات خانی است.

از شاعران نیمه اول قرن شانزدهم میلادی همچنین باید از زین‌الدین محمود واصفی هراتی (۶۶ یا ۱۵۵۱ - ۱۴۸۵ م) نام برد. وی در گسترش فرهنگ خود به وسیله اشعار اجتماعی بسیار سهم بود. او علاوه بر اشاعه فرهنگ ادب تاجیکی، یکی از منتقدان اجتماعی محسوب می‌شد که نابسامانیهای دوران حکمرانی خاندان شبیانی، و نوائی را به بهترین وجه شرح می‌داد. خاطرات و برداشتهای او در کتاب ارزشمندی به نام بدایع الوقایع ثبت و تحریر یافته است. کتاب واصفی رویدادهای مختلف تا سال ۹۴۰ ق/ ۱۵۳۳ م را در بر می‌گیرد. شاید دید انتقادی او در همین نوشته‌ها باعث شد که در ایام تسلط صفویان بر بخشهایی از آن نواحی، واصفی به ناحیه دورتری از ماوراءالنهر فرار کند، بویژه که وی علاوه بر انتقادهای شدید اجتماعی، از پیروان اهل تسنن بود. شاعر معروف دیگر تاجیکی، عبدالرحمان مشفق مروی است (۱۵۸۸ - ۱۵۳۹ م). او دوبار در دربار اکبرشاه درهند اقامت گزید و در آنجا با عبدالله خان شبیانی آشنا شد. مشفق موفق شد تا با اشعار طنزآمیز و امثال و نوشته‌های انتقادی براحتی در قلوب مردم تاجیک جای باز کند و در زمره ادبا و مشاهیر آن منطقه به شمار رود. غزلیات او به طور کلی مسایل روز را با زیبایی هنری خود بیان می‌کند، که البته تا آن زمان مرسوم نبود، اما بعدها با تقسیم‌بندیهای جدید علوم، ارزش خاص اجتماعی و هنری خود را به دست آورد. در ایران دوران صفوی به جرأت می‌توان بیان کرد که شاعری با ویژگیها و تواناییهای او وجود نداشته است. با وجود اهمیت و ارزش این گونه شاعران و هنرمندانی که مسایل اجتماعی و کمبودهای مختلف دوران و نابسامانیها را در نوشته‌ها و اشعار خود می‌گنجانند، باید اذعان داشت که نه تنها در ایران، بلکه در خود نواحی تاجیکستان نیز تا مدتها از این گونه شاعران به عنوان ناقد اجتماعی کمتر دیده شده است و ابتدا در ادوار بعدی بود که هنرمندان موضوعات اجتماعی را به عنوان مضمونی برای اشعار و نوشته‌های خود برگزیدند.

در قرن یازدهم هجری قمری / هفدهم میلادی تغییرات سیاسی چندی پس از فوت عبدالله خان و سپس پسرش در سال ۱۰۰۶ ق / ۱۵۹۸ م و انقراض حکومت عبدالله خان در منطقه بخارا به وجود آمد. خانان کوچک و متعددی در آن ناحیه پدید آمد. محدودیتهای اجتماعی برای ناقدان سیاسی بیشتر شد و مانند دوران قبل شدیداً مورد تعقیب قرار می گرفتند. شاید همین فشارهای اجتماعی باعث شد تا منتقدان جامعه، همان اقشار مختلف تحت فشار جامعه باشند. در این دوران به تعداد قابل توجهی از شعرا و طنزگویان برمی خوریم که خود اغلب دارای مشاغلی غیر از شاعری بودند. «ملهم» و «فطرت» از برجسته ترین آنانند. ملهم نساج و فطرت زردوز و هر دو از اهالی سمرقند بودند. شاید همین شغل زردوزی باعث شد که فطرت به نام زردوز شهرت یابد. هر دو از نویسندگان و نثرنویسان بنام محسوب می شدند اگرچه فطرت مثنوی نیز بخوبی می سرود. اثر او به نام طالب مطلوب یکی از کارهای برجسته اوست، برای او شهرت بسزایی کسب کرد. علاوه بر آنان، میرعابد سیدا نسفی (متوفی بین ۱۷۱۱-۱۷۰۷ م) از دیگر شاعرانی بود که دیوان خود را وقف مسایل اجتماعی کرد. او در اشعارش قطعی و گرسنگی را بشدت نقد می کرد و دستگاه حکومتی را مورد سؤال قرار می داد. نسفی خود نَساج بود و طبیعتاً با مشکلات زندگی مردم آشنایی کافی داشت. قصاید وی بویژه مسایل و نابسامانیهای صاحبان حرف و پیشه و ران صنعتکار را مورد توجه قرار می داد. نسفی در غزلیاتش علاوه بر نکات اجتماعی، به مضامین هنری و ادبی توجه داشت. با وجود این گرایش او به مطرح کردن موارد اساسی و مشکلات جامعه بیشتر بود و بطور کلی شیوه سنتی مضامین عرفانی در غزل را دچار دگرگونی عمیق کرده بود. اثر معروف وی به نام حیوانات نامه که به بهاریات نیز موسوم است، تماماً به دستگاه حاکمه و انتقاد از آن می پردازد. زبان نسفی در آثارش، زبان و فرهنگ عامه است و با وجود به کارگیری لغات و عبارات ساده مردم کوچه و بازار، می توان گفت که شهرت او در محافل فرهنگی و مراکز ادبی بیش از حد چشمگیر است.

اثر ادبی و فرهنگی دیگر، نوشته های میرسید راقم است که به نام تاریخ راقم شهرت دارد. همچنین میرصادق منشی در کتاب مثنوی خود به نام دخمه شاهان، با زبان خود حکام که از گور برخاسته اند، کارنامه آنها را ورق می زند و آنان هریک به اعمال و رفتار خود اعتراف می کنند. این اثر که بیشتر مربوط به خانهای بخارا است، بسیاری از حقایق تلخ تاریخی را به صورت ادبی بیان می دارد.



در زمان حکومت خاندان اشترخانیان (۱۱۶۰-۱۰۰۶ ق/ ۱۷۴۷-۱۵۹۸ م)، که تاحدی آرامتر از ادوار قبلی بود و امنیت بیشتری بر منطقه حاکم بود، مورخان نیز آثار بیشتری تألیف کردند و تاحدی صراحت را در کار خود در نظر گرفتند و به عنوان ناقدان جامعه به جمع شاعران پیوستند. مهمترین آثار آنان را می توان چنین نام برد: تاریخ مقیم خانی که حاوی وقایع سیاسی و حوادث تاریخی حکومت‌های شیبانیان و اشترخانیان است و مؤلف آن یعنی محمد یوسف منشی از بلخ کوشش داشت تا رعایت امانت را در اثر خود به کاربرد. اثر دیگر و مهم کتاب عبیدالله‌نامه تألیف میرمحمد امین است. این کتاب تاریخی حوادث دهه اول و دوم قرن هیجدهم را در بردارد و در واقع زندگینامه سیاسی عبیدالله خان است که در این سالها بر منطقه حکم می راند.

از زمره شاعران و مبارزان اجتماعی معروف می بایست از محمد اسحاق شوکت (متوفی ۱۱۱۱ ق/ ۱۷۰۰ م)<sup>۲۴</sup> و عبدالقادر بیدل (متوفی ۱۱۳۳ ق/ ۱۷۲۰ م) نام برد. شوکت اهل بخارا بود اما در سال ۱۰۸۸ ق/ ۱۶۷۷ عازم هرات و سپس مشهد شد و سرانجام نیز در اصفهان اقامت گزید و از مروجان سبک هندی شد<sup>۲۵</sup>. اما بیدل زندگانی خود را در اکبرآباد هند و دهلی گذراند. وی در اشعار خود عالیتیرین روحیه معنوی را بخوبی نشان می داد و بحق جایگاه خاصی در بین شاعران این عصر برای خود باز کرد. اما نه فقط تسلط وی بر هنر شاعری باعث شهرت وی شد، بلکه نثر او نیز از جمله شاهکارهای این دوران به شمار می رود. اثر بیدل به نام نکات بهترین نمونه آن است. دیگر آثار او مانند محیط اعظم، طور معرفت و عرفان، همگی علاوه بر جنبه های فلسفی، مسایل سیاسی و اجتماعی و از جمله پیدایی جهان و آفرینش، و تأسیس حکومتها را هم بررسی کرده است. بویژه اثر وی عرفان، انعکاسی از واقعیت‌های تلخ اجتماعی و ناملازمات سیاسی است. تفکر فلسفی بیدل در دیدگاه مذهبی او خلاصه می شود. با همه دشواری که در فهم اشعار بیدل وجود دارد، اما همواره در اشعارش نکته ای تازه برای بیان کردن به چشم می خورد که شاعر به زیباترین وجه در بازگویی آن کوشیده است<sup>۲۶</sup>. از استعارات به کار رفته در اشعار بیدل روشن می شود که

۲۴- تاریخ فوت شوکت را در سال ۱۱۰۷ ق/ ۱۶۹۵ م نیز گفته اند.

۲۵- برای آگاهی پیرامون سبک شعر و شرح زندگانی شوکت و بیدل به این کتاب رجوع کنید: محمدرضا شفیعی

کدکنی، شاعر آینه ها، (تهران، ۶-۱۳۶۵).

۲۶- برای اطلاع از مضامین اشعار بیدل رجوع کنید به: شفیعی کدکنی، شاعر آینه ها.

شاعر براحتی قادر به بیان حقایق نبوده و احتمالاً محدودیتهای سیاسی وجود داشته است. این امر به طور کلی برای همه شاعران قرون دوازدهم و سیزدهم هجری قمری (هیجدهم و نوزدهم میلادی)، در آن منطقه، وجود داشته است. اگر چه بیدل اغلب عمر را در هند گذرانید و شیوه و مضامین اشعار او به دلیل سختگیریهای خاص عصر صفوی به ایران کمتر رسوخ کرد، اما وی را باید از مشهورترین و مؤثرترین شاعران و منتقدان اجتماعی در سرزمین اصلیش آسیای مرکزی دانست.

از آثار مهم ادبیات قرن نوزدهم میلادی براحتی می توان خاطرات حاجی محمد حکیم خان به نام *منتخبات التواریخ* نام برد. حکیم خان در این اثر علاوه بر توجه به موارد گوناگون مشکلات روزمره فرغانه، به دیگر مسایل مردم تاجیک زبان مناطق مختلف هم پرداخته است. علاوه بر آن وی به افول اجتماعی و تأثیراتی که به علت خسارات و زیانهای سیاسی و اقتصادی، به مردم در نواحی خانان وارد می شود، اشاره می کند. از بزرگان و مقامات روحانی نیز دونفر یکی قاضی عبدالوحید صدر (متوفی ۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۵م) و دیگری عیسی مخدوم مفتی مشهور بخارا (متوفی ۱۳۰۵ق/ ۱۸۸۷م) توانستند مسایل روز مردم را در صدر گفتارها و نوشته های خود قرار دهند. همچنین قاری رحمت الله واضح (متوفی ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۴م)، که به سه زبان می نوشت، به علت انتقادهای اجتماعی محبوبیت خاصی در میان مردم به دست آوردند. نوشته معروف وی به نام *تحفة الاحباب* به عنوان یک شاهکار ادبی از استقبال زیادی برخوردار شد.

در نیمه اول و دوم قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری قمری) تحولات سیاسی و دگرگونیهای جغرافیایی مختلفی در خان نشینهای بخارا و دیگر نواحی به وجود آمد. به طور کلی در روسیه نیز تغییرات سیاسی در شرف وقوع بود. ایران نیز به گونه ای دستخوش این تغییرات شد. جنگهای نواحی شرقی و شمال شرقی ایران، مسأله هرات و اشغال خیه، مرو و غیره از جانب روسها، حتی در مرزهای سیاسی ایران نیز تأثیر گذاشت و بخشهایی از این نواحی عملاً و رسماً به تصرف روسیه درآمد. این تغییرات و تحولات جغرافیای سیاسی، بر ادبیات منطقه آسیای مرکزی هم تأثیر فوق العاده ای گذاشت. احمد مخدوم دانش که به علت آگاهیهایش به «احمد کله» شهرت یافته بود، به نوعی مبارزه فرهنگی دست زد (۱۳۱۴-۱۲۴۲ق/ ۱۸۹۷-۱۸۲۷م). دانش به عنوان شاعر و نویسنده با هر عنصری که سنن و رسوم بومی را درهم می شکست و غیر ضروری بود، می جنگید. در آثار او، خوشبختی مردم،

هدف اصلی است. اوحتی برای یافتن نقاط ضعف و قوت ادبیات روسیه، به فراگیری زبان روسی پرداخت و به زودی با فرهنگ و ادب آن آشنایی یافت. او علاوه بر این نمایندگی موطن خود در مأموریت‌های سیاسی، در مذاکرات دولتی، را قبول کرد تا بتواند بخوبی از حقوق مردم خود دفاع کند. دانش از فرهنگ آسیای مرکزی، زبان آن، رفاه مردم، حقوق زنان منطقه و سرانجام سنن محلی جانبداری کرد. وی معتقد بود که زندگی بهتر را باید از حکومتی بهتر خواست و اصولاً بدون دستگاه حاکمه سالم، نمی‌توان از رفاه و آسایش برخوردار بود. در کتاب دانش به نام **نوادرالوقایع** که به نثر است و دیگر اثر ظنرآمیز وی با نام رساله ترجمه حال امیران بخارای شریف که نقد شدید اجتماعی است، بسیاری از مسایل مردم و نظرات او درباره رفاه جامعه روشن می‌شود. در هر دو اثر، دانش زبانی ساده به کار برده است و شاید اصولاً محبوبیت وی نزد مردم، علاوه بر مضامین نوشته‌های او، همین سادگی در فهم است.

با وجود این نباید شاعران و نویسندگان دیگر مانند شمس الدین محدوم شاهین، عبدالقادر خواجه سواد (مشهور به بی پول)، میرزا اعظم سامی بوستانی که همگی متعلق به اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری هستند، فراموش شوند، بویژه که آنان به عنوان شاگرد مکتب احمد محدوم دانش راه او را ادامه داده‌اند.

از جمله آثار ادبی دیگر که در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری/ اواخر قرن نوزدهم میلادی به مسایل مردم و اجتماع می‌پردازد، کتاب **بیانات سیاح هندی** نوشته عبدالرئوف فطرت است. مؤلف صریحاً به انتقاد از مقامهای مذهبی به استثنای رهبران مسلمان می‌پردازد. همچنین امیران و حکمرانان موضوع بحث او هستند. کتاب دیگر او مناظرات است که سفر استادی از مدارس بخارا به هند در معیت یک اروپایی را به بحث می‌گذارد و در آن شیوه تعلیم و تربیت را به انتقاد می‌کشد، فطرت در دوران تحصیلاتش در استانبول (حدود ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م) با عقاید ملیت و زبان و فرهنگ خودی آشنایی یافت و با همین تفکر آثار خود را به زبان ازبکی به رشته تحریر آورد. شاید تحت همین تأثیر، «شرح حال بیدل» را نیز به زبان ازبکی نوشت. همچنین باید از فعالیت روزنامه‌نگاری و مطبوعاتی فطرت در این سنوات یاد کرد. حتی انتقادهای متعددی که از وی شد، او را از هدف والای خود باز نگرداند.

از دیگر بزرگانی که تحولات سیاسی تأثیر عمیقی بر آنان و آثارشان باقی گذاشت،

یکی میرزا سراج الدین حکیم بخارایی، معروف به میرخان دکتر صابر است که بشدت تحت تأثیر جنگهای ایران و روس، وقایع افغانستان و دگرگونی سیاسی منطقه قرار گرفت. کتاب مشهور او به نام تحفه اهل بخارا در واقع هدیه ای از مردم بخارا به مردم آن و دیگر اقوام ساکن افغانستان و ایران است که تحت این شرایط سیاسی، ناملايمات اجتماعي زيادى را متحمل شدند. شبیه چنین افکاری نیز در آثار محمود خواجه بهودی و بویژه سفرنامه او دیده می شود. رمان معروف حاجی زین العابدین مراغه ای به نام سیاحت نامه ابراهیم بیگ نیز احتمالاً نمایانگر این طرز فکر در آن دوران است.

به این ترتیب فطرت و پیروان او کوشش بسیاری در تداوم حیات و فرهنگ تاجیکی و ازبکی به عمل آوردند که در تاریخ ادبیات این منطقه فراموش نشدنی است. فطرت، بهودی و دیگران در واقع حرکت های روشنگری در ادبیات آسیای مرکزی به وجود آوردند. آنان را می توان به جرأت از بنیانگذاران حرکت پان اسلامیسیم و تا حدودی پان ترکیسیم منطقه دانست. گرایش او و پیروانش به دیدگاه های مذهبی بیش از دیدگاه های سیاسی آنان است. آنان نهضت «جدیدی» (نوگرایی) را بدون تفکر اسلامی مردود می دانستند و شاید محبوبیت آنان نیز تا حد زیادی مدیون همین طرز فکر بوده است.

شمس الدین محدوم شاهین (متوفی ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۴م) نیز از زمره مشاهیری بود که عمر خود را در راه رفاه مردم و حل مسایل آنان گذرانید و سرانجام نیز زندگانی خود را بر سر همین راه از دست داد. انتقاد در آثار شاهین به کرات به چشم می خورد کتاب او بدایع الصنایع، و اثر دیگرش تحفه دوستان (ناتمام ماند) پراز مسایل و مضامین روز مردم است. اثر دیگرش به نام لیلی و مجنون را هم به یاد همسرش به رشته تحریر در آورد، که در آن درد و رنج مردم و نیز خودش را به صورت شعری یادآور می شود. اشعار او را باید از زمره بهترین آثار اواخر قرن نوزدهم میلادی منطقه آسیای مرکزی دانست.

از محمدصادق حیرت دوست و معلم شاعر معروف عینی نیز باید در این جا یاد شود که زندگانی او نیز وقف مردم بود (متوفی ۱۳۲۰ق/ ۱۹۰۲م). تاش خواجه اسیری (متوفی ۱۳۳۴ق/ ۱۹۱۵م) هم مانند دیگر هموطنان و روشنگران جامعه ادب و فرهنگ تاجیکی آثار خود را به الهام از مشکلات مردم و درد و رنج های آنان به وجود آورد و زندگانی را نیز در راه آنان از دست داد.

از نویسندگان و شاعران معروف، بحق باید از صدرالدین عینی نام برد که جای

خاصی دارد. کتاب تاریخی- ادبی عینی با عنوان جلادان بخارا، از جمله آثار ادبی مهمی است که حقایق اجتماعی و برخوردهای موجود که به سبب حرکت با سمه چیان به وجود آمد، را بررسی می‌کند و مسایل روز را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. جنگ جهانی دوم نیز به همان شدت در آفرینش قهرمانان ملی در داستانهای تاریخی و آفرینش شاهکاری ادبی مؤثر شد که از نظر بررسیهای اساطیری در ادبیات فارسی و تاجیکی اهمیت زیادی دارد. از میان دیگر آثار ادبی، نمایشنامه نویسی و ادبیات فولکور نیز کوشش داشتند تا در احیای فرهنگ تاجیکی سهم باشند. داستان نویسی و تصانیف هم نقش عمده‌ای بر عهده گرفتند. محقق ادبیات تاجیکی در این مقطع زمانی حتی نباید لطیفه‌ها، امثال، حکم را نیز به عنوان سمبلی از فرهنگ این قوم فراموش کند زیرا همه این آفریده‌ها، به گونه‌ای حیات معنوی فرهنگ تاجیکی را شکل بخشیدند. از میان همه نوشته‌ها و آثاری که به اسم ادبیات نامیده می‌شود، بیش از همه داستان نویسی سهم بسزایی داشته است زیرا شیوه نگارش آن در بازگویی حقایق تاریخی و رویدادهای تلخ سیاسی بیش از دیگر شاخه‌های ادبی در روشنگری، همساز و هماهنگ بوده است.

از آثار مهم این دوران، مارش خُرَتات (آهنگ آزادی) صدرالدین عینی، و نیز طلاکمران محمدرحیمی حایز اهمیت است. با وجودی که نویسندگان و شاعران دیگری مانند اکرامی، جلالی و حکیم هم در این زمان درخششی داشتند، اما آثار عینی و روشنگریهای اجتماعی او جای خاصی در ادب تاجیکی دارد. علاوه بر عینی باید از منظم و لاهوتی نیز نام برد. همچنین در ادوار بعدی افرادی مانند سلیمانی، رحیمی، لطفی، سهیلا و امین زاده و غیره راه آنان را تداوم بخشیدند و در آفریده‌های ادبی خود، وقایع سیاسی روز و مسایل اجتماعی را نقطه عطف قرار دادند. آنان آثار خود را بویژه در نشریه‌ها و روزنامه‌ها منتشر کردند تا براحتی در دسترس مردم قرارگیرد. نخستین مجله که به زبان تاجیکی منتشر شد، مجله شعله انقلاب بود که در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ م در سمرقند به چاپ می‌رسید<sup>۲۷</sup>. همچنین نشریه آواز تاجیک که بین سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ م انتشار می‌یافت. بسیاری از نوشته‌های آنان را چاپ می‌کرد و در دسترس مردم قرار می‌داد. در سال ۱۹۲۴ م صدرالدین عینی اولین داستان کوتاه خود به نام آدینه را در سال ۱۹۲۴ م به زبان تاجیکی و سپس اولین

۲۷ - برای آگاهی از نام روزنامه‌ها و مجله‌های تاجیکی به کتاب ذیل توجه کنید: شیرین آکینر، اقوام مسلمان

اتحاد شوروی، ترجمه محمدحسین آریا (تهران، ۱۳۶۷)، ص ۳۹۱ و بعد.

داستان بلند به نام داخونده را در سال ۹-۱۹۲۷ م منتشر کرد. هر دو اثر در گسترش زبان تاجیکی تأثیر عمده‌ای برجای گذاشت. اگرچه در همین ایام برای توسعه زبان تاجیکی-ترکی نیز فعالیت می‌شد، اما نشر این آثار کمک زیادی به زبان تاجیکی و نشر آن می‌کرد و تا حد زیادی نیز موفق بود.

در دهه سوم قرن بیستم میلادی بخصوص داستان کوتاه، رمان و داستانهای کودکان وارد مرحله جدیدی از گسترش خود شد و با مسایل سیاسی و اجتماعی روز درآمیخت. در این دوره، حکیم کریم و رحیم جلیل مجموعه داستانهایی منتشر کردند که زمینه‌های تاریخی آن بر زمینه‌های ادبی این آثار غالب بود. رمان جلیل به نام گل رو هدیه‌ای از جانب او به زنان سرزمین خود برای فعالیتهای آزادی خواهی آنان بود.

رمان غلامان از صدرالدین عینی کوشش دیگری بود تا جامعه را بیشتر به سوی آینده‌ای بهتر رهنمایی کند. اما فعالیتهای آموزشی عینی به عنوان یک معلم همانقدر در رفاه و آسایش مردم مؤثر بود که آثار ادبی او تأثیر می‌گذاشت<sup>۲۸</sup>. در این دهه همچنین نباید یوسفی، میرشکر، دهاتی، الخ زاده و غیره را از یاد برد، زیرا همه آنان در راه روشنگری و مطرح کردن مشکلات جامعه سهم بسزایی داشتند. ادبیات تاجیکی در این مقطع رشد زیادی داشت که گاه مضامین قدیمی را نیز به شکلی زیبا بازگو می‌کند. برای اشاعه فرهنگ تاجیکی علاوه بر آفرینش شاهکارهای ادبی، به ادبیات انتقادی نیز در این ایام بیشتر پرداخته می‌شود، که تجزیه و تحلیل آن در چهارچوب بررسیهای ادبی می‌گنجد و در تحقیقات جغرافیایی جای کمتری دارد<sup>۲۹</sup>.

### کتابشناسی

- آکینر، شیرین: اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه محمدحسین آریا (تهران، ۱۳۶۷).  
ارانسکی، ای.م: مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز (تهران، ۱۳۵۸)

28- I. S. Braginskij; Očerki iz istorii tadžikskoj literatury (St. 1956)

۲۹- برای اطلاع از وضع آثار ادبی تاجیکی به کتاب ذیل رجوع کنید: صدرالدین عینی (به کوشش) نمونه ادبیات تاجیک (مسکو، ۱۹۲۶).

- اعتضاد السلطنة، علیقلی میرزا: تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، (تهران، ۱۳۷۳).
- بخارائی، عبدالکریم: افغان، کابل، بخارا و خیوه (بولاق، ۱۸۷۳).
- بیرونی، ابوریحان محمد: آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش زائتو، (لایپزیک، ۱۹۲۳).
- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶).
- پولو، مارکو: سفرنامه مارکو پولو، به کوشش ایل میلیونه، ترجمه رومانو- سجادى (تهران، ۱۳۶۳)
- حدود العالم من المشرق الى المغرب: (مؤلف ناشناخته)، با مقدمه بارتولد، با تعلیقات مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه (کابل، ۱۳۴۲)
- جویی، عطاء الملک: تاریخ جهانگشا، به کوشش محمد قزوینی (لیدن- لندن، ۱۹۱۲).
- سمعانى، ابوسعید عبدالکریم: کتاب الانساب (لیدن، ۱۹۱۲).
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: شاعر آینه ها (تهران، ۶- ۱۳۶۵).
- کاشغری، محمود: دیوان لغات الترك، ج ۳ (استانبول، ۱۷- ۱۹۱۵)
- کوشککی، برهان الدین: تاریخ بدخشان و قطفان، به کوشش آ. سمیونف (مسکو، ۱۹۳۶).
- عینی، صدرالدین (به کوشش): نمونه ادبیات تاجیک (مسکو، ۱۹۲۶).
- مرعشی، ظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش برنهارد درن (پترزبورگ، ۱۸۵۰).
- مصاحب، غلامحسین: دایرة المعارف فارسی، ج ۱ (تهران، ۱۳۴۵).
- نژادنامه افغان (مؤلف ناشناخته): به تصحیح و حواشی مریم میراحمدی (تهران، ۱۳۶۸).

Braginskij, I. S., Očerki istorii tadžikskoj literatury (St. 1956)

Geiger - Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie (Strassburg, 1895- 1901) 2. Vol.